جلسه 443

سه شنبه 25/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با بحث گذشته که چطور معنای حرفی در جزاء معلق می شود بر شرط، مرحوم نائینی منکر شد که وجوب اکرام زید در إن جاء زید فأکرمه معلق بشود بر مجیء زید بخاطر همینکه معنای حرفی است. ولذا ایشان فرمود اکرام زید بما هو طرف للنسبة الوجوبیة معلق است بر مجیء زید. که فرمایش درستی نیست و ما دیروز توضیح دادیم.

مرحوم آقای صدر هم در جلد اول اصول حل کرد مشکل را، به همین نحو که ما عرض کردیم تبعا للمحقق الاصفهانی که جزئیت معنای حرفی جزئیت حقیقیه نیست، جزئیتش فقط به این است که ذاتا تعلق دارد به اطرافش وبا وجود اطرافش یک معنای کامل می شود، هیچ کمبودی نسبت به معنای اسمی ندارد، قابل تعلیق است. مرحوم آقای صدر در اینجا یک مطلب عجیبی فرموده است. فرموده وقتی می گویند إن جاء زید فأکرمه یک معنای اسمی از اکرمه انتزاع می کنند. کأنه گفته اند اکرم زیدا و هذه النسبة البعثیة معلقة علی مجیء زید. والا کأنه خود معنای حرفی در اکرمه قابل تعلیق وتقیید نیست.

اقول: این ادعا خلاف وجدان است. ما وقتی می گوئیم إن جاء زید فأکرمه یا إذا طلعت الشمس فالنهار موجود که مفاد هیئت جمله خبریه را که او هم معنای حرفی است معلق می کنیم بر شرط، تصور مفهوم اسمی نمی کنیم. إن جاء زید فأکرمه، اگر زید بیاید او را اکرام کن، ما اصلا معنای اسمی وجوب اکرام زید النسبة البعثیة نحو اکرام زید را تصور کردیم؟ ابدا. یا وقتی می گوئیم إذا طلعت الشمس فالنهار موجود غیر از معنای حرفی که مفاد هیئت جمله خبریه النهار موجود هست یک معنای اسمی از آن انتزاع کردیم که آقای صدر لابد می فرماید النهار موجود و هذه النسبة التصادقیة معلقة علی طلوع الشمس، طبق بیان ایشان باید اینطور بگوید، آیا واقعا انسان وقتی می گوید إذا طلعت الشمس فالنهار موجود معنای اسمی النسبة التصادقیة را تصور می کند بین النهار و بین موجود وآن نسبت تصادقیه را به معنای اسمی تصور می کند و معلق می کند بر شرط؟!. این مطالب خلاف وجدان عرفی است، قابل ذکر نیست.

واساسا ما یک نقضی می کنیم به آنهایی که می گویند معنای حرفی قابل تعلیق و قابل تقیید نیست، می گوئیم شما گاهی می گوئید هذا زید إن کان ذاک عمروا. این آقا زید است اگر آن آقا عمرو باشد. جمله صحیح است یا نه؟ قطعا صحیح است. خب إن کان ذاک عمروا قید چیست؟ قید هذا است که معنای حرفی است؟ قید زید است؟ او هم که معنای جزئی است مثل معنای حرفی. خب معنای حرفی چون جزئی است مشکل پیدا کرد. خب زید که با تمام وجود اعلام می کند من معنایم جزئی است. نسبت بین هذا و زید که مفاد جمله هذا زید است آن هم که معنای حرفی است وجزئی است، پس ما اصلا معنای اسمی نداریم در هذا زید، پس چه چیزی را معلق می کنیم؟ موضوع له هذا خاص است، هذا وضع شده است برای مصداق مفرد مذکر مشارالیه، نه برای مفهوم کلی مفرد مذکر مشارالیه. هو زید إن کان ذاک عمروا. ضمیر مثل حروف موضوع له اش خاص است. موضوع له ضمیر واسم اشاره جزئی است، وقتی جزئی بود جزئی قابل تقیید نیست به نظر این آقایان. یعنی وقتی شما می گوئید هذا مفهوم اسمی المشار الیه را در نظر می گیرید؟ المشار الیه زید این قضبه صادقه است؟ کی المشار الیه زید؟ هذا زید. المشار الیه به نحو قضیه حقیقیه که نمی شود گفت هذا زید، آیا هر مشار الیهی در عالم زید است؟ هذا زید. مبتدا معنای جزئی، خبر معنای جزئی، مفاد هیئت معنای جزئی، پس این إن کان ذاک عمروا به کدام جزء از جمله هذا زید برگردد و آن را قید بزند؟. اینها دلیل بر این است که یک مطالبی گفته می شود که هیچ وجدان عرفی آن را تأیید نمی کند و به عنوان یک شبهه علمیه زحمت به علماء داده اند.

تنبیه دوم: بحث در این واقع شده است که آیا گر جزاء مفادش حکم انحلالی بود، مفهوم این جزاء فی الجمله است یا بالجملة؟ توضیح ذلک:

إذا بلغ الماء قدر کر لاینجسه شیء. لاینجسه شیء حکم انحلالی است، یعنی لاینجسه الدم، لاینجسه البول، لاینجسه المتنجس، حکم انحلالی است. آیا مفهوم إذا بلغ الماء قدر کر لاینجسه شیء این است که إذا لم یبلغ قدر کر ینجسه الشیء یعنی ینجسه کل نجس؟ مفهوم جزائی که مفادش حکم عام هست عموم السلب است؟ یعنی خود این مفهوم عموم دارد نفی می کند تک تک آن احکام انحلالی را و نقیض تک تک آنها را در مفهوم اثبات می کند که إذا لم یبلغ الماء قدر کر ینجسه شیءٌ، یعنی ینجسه الدم، ینجسه البول، ینجسه المتنجس وهکذا. این است؟ یا نه، مفاد مفهوم لاینجسه شیء این است که ینجسه بعض الاشیاء فی الجمله، وقدر متیقن این است که عین نجاست نجس می کند آب قلیل را، که از آن تعبیر می کنند می گویند مفهوم عموم سلب العموم است طبق این احتمال دوم، مفهوم لاینجسه شیء ینجسه بعض الاشیاء هست که می شود سلب العموم، نه عموم السلب که احتمال اول می گفت که می گفت مفهوم لاینجسه شیء این است که ینجسه کل شیء. هر آب قلیلی چه آب قلیل باران باشد چه غیر باران از حیث موضوع مفهوم مطلق دارد، اما از حیث جزاء مفهوم لاینجسه شیء آیا ینجسه کل شیء هست، لاینجسه شیء یعنی لاینجسه نجس، مفهومش این است که إذا لم یکن کرا ینجسه کل نجس، که می شود عموم السلب، خود این سلب عموم دارد. سلب منطوق، سلب لاینجسه شیء می شود ینجسه کل شیء. نفی در نفی اثبات است، سلب لاینجسه یعنی نفی این نفی اثبات است. سلب لاینجسه شیء طبق احتمال اول می شود ینجسه کل نجس.

مرحوم نائینی فرموده است: باید تفصیل داد. اگر عموم به مفهوم اسمی بیان شده، مفهوم این عموم می شود سلب العموم، یعنی می شود مفهوم فی الجمله. مثل چه؟ مثل اینکه شما بگوئید إذا جاء ولدک من السفر فاکرم کل عالم. شما عموم را با مفهوم اسمی کل بیان کردید. مفهومش می شود إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم کل عالم. یعنی سلب العموم. منافات ندارد که واجب بشود اکرام بعض عالمٍ. مفهوم إذا جاء ولدک من السفر فأکرم کل عالم بیش از این نیست که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم کل عالم. اگر فرزندت از سفر نیامد واجب نیست هر عالمی را اکرام کنی، ولی ممکن است واجب باشد یک صنف از علماء را یعنی علماء عدول را اکرام کنی. می شود مفهوم این جزاء که مشتمل بر معنای اسمی عموم هست سلب العموم.

البته مرحوم نائینی فرموده: ما قدر متیقن گیری می کنیم، نه اینکه ظهور دارد این مفهوم در سلب العموم. نه، قدر متیقن سلب العموم است. قدر متیقن این است که اکرام همه علماء واجب نیست. ممکن است اکرام بعض علماء واجب باشد و ممکن است او هم واجب نباشد. این در صورتی است که جزاء مشتمل بر ادات عموم به نحو معنای اسمی باشد.

اما اگر جزاء مشتمل باشد بر عموم به نحو معنای حرفی، مثل إذا بلغ الماء کرا لاینجسه شیء، تکره در سیاق نفی، اینجا ظاهرش عموم السلب است. إذا بلغ الماء کرا لاینجسه شیء أی لاینجسه نجس. اگر آب کر باشد نجسی آن را نجس نمی کند. مفهومش این است که اگر آب کر نباشد نجس آن را متنجس می کند مطلقا، چه آن نجس بول باشد چه دم باشد و چه متنجس باشد.

یا مثلا إذا جاء ولدک من السفر فأکرم العلماء، جمع محلی به لام ادات عموم است ولی به نحو معنای حرفی. مفهومش این می شود که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم العلماء، اگر فرزندت از سفر نیامد واجب نیست علماء را اکرام کنی. یعنی اکرام هیچ عالمی واجب نیست. می شود عموم السلب.

بعد مرحوم نائینی می گوید: بنابر این نتیجه گرفتیم که اگر جزاء بر عموم به نحو معنای حرفی دلالت بکند، حالا این جزاء مفادش سالبه کلیه باشد مثل لاینجسه شیء، نقیضش می شود موجبه کلیه، ینجسه النجس مطلقا، موجبه کلیه، نه اینکه ینجسه بعض النجاسات. نه، ینجسه النجس مطلقا. نقیض لاینجسه شیء که سالبه کلیه است شد موجبه کلیه.

در مثال إذا جاء ولدک من السفر فأکرم العلماء جزاء در منطوق مفادش موجبه کلیه بود، نقیضش می شود فلایجب أن تکرم العلماء، نقیضش می شود سالبه کلیه، اکرام هیچ عالمی واجب نیست.

مرحوم نائینی می فرماید: ما که این را می گوئیم آنهایی که ذوب در علم منطق هستند می گویند این چه حرفی است!، نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه است نه موجبه کلیه. نقیض موجبه کلیه هم سالبه جزئیه است نه سالبه کلیه. چطور؟ شما بگوئید کل من فی العسکر مات، این موجبه کلیه است، نقیضش چیست؟ نقیضش سالبه جزئیه است که بعض من فی العسکر لم یمت. آقای نائینی! در جائی که مفاد جزاء عموم به معنای حرفی است جزاء اگر سالبه کلیه باشد مثل لاینجسه شیء گفتید نقیضش که در مفهوم مطرح می شود موجبه کلیه است، و اگر مفاد جزاء در منطوق موجبه کلیه است مثل اکرم العلماء، گفتید نقیضش سالبه کلیه است.

مرحوم نائینی می گوید منطقی را بحث از الفاظ نیست، آنها کاری به استظهار ندارند، آنها بحث عقلی می کنند، آنها عقلاء قوم هستند، ما به دنبال ظهورات هستیم، می خواهیم ببینیم ظهور جمله چیست. ما نقیض عقلی را که نمی گوئیم. عرفا ببینیم مفهوم إن جاء ولدک من السفر فأکرم العلماء آیا سالبه کلیه است فلایجب أن تکرم العلماء مطلقا، یا سالبه جزئیه است فلایجب أن تکرم العلماء فی الجملة، ممکن است اکرام علماء عدول واجب باشد حتی در فرض عدم مجیء ولد از سفر.

بعد مرحوم نائینی فرموده: اینهایی که ما گفتیم در جائی بود که جزاء مفادش عموم انحلالی باشد. تفصیل دادیم بین جائی که عموم به نحو معنای اسمی فهمیده بشود، قدر متیقن از مفهوم سلب العموم است نه بیشتر، می شود مفهوم فی الجملة، فلایجب أن تکرم کل عالم. این می شود مفهوم اکرم کل عالم. ولی اگر عموم به نحو معنای حرفی باشد نخیر، مفهومش می شود عموم السلب. ظهور دارد در این جهت. این در عام انحلالی است. اما در عام مجموعی که این حرفها نیست. عام مجموعی یک راه بیشتر ندارد. عام مجموعی یعنی حکم واحد. إذا جاء ولدک من السفر فأکرم مجموع العلماء، عام مجموعی است دیگر. اینکه معلوم است بحث ندارد، مفهوم عموم مجموعی می شود سلب عموم مجموعی. إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب اکرام مجموع العلماء، ممکن است اکرام بعض علماء واجب باشد. آن بحث ندارد. عام مجموعی مفهومش سلب عموم است، او بحث ندارد، بحث ما در عام انحلالی است. این فرمایش مرحوم نائینی.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی انصافا ناتمام است. چرا؟ راجع به عمومی که به نحو مفهوم اسمی بیان شده است که بسیار فرمایشات متینی فرموده اند ما عرضی نداریم، إن جاء ولدک من السفر فأکرم کل عالم، ایشان فرمود مفهومش این است که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم کل عالم، سلب العموم است.

اما در آن بخش معنای حرفی عموم ما با ایشان عرائض داریم: جناب نائینی! اگر بگویند إذا جدّ زید فی درسه فلا یفوقه احد اگر زید با جدیت درس بخواند کسی از او جلو نمی زند، آیا مفهومش این است که اگر با جدیت درس نخواند همه از او جلو می زنند حتی کودن های مدرسه شان؟ زید اگر درس هم نخواند از بعضی ها بهتر می فهمد، منتهی اگر خوب درس بخواند شاگرد اول است. یا مثلا می گوئید إذا غصب الامیر فلایحترم احدا، آیا یعنی إذا غضب الامیر فیحترم کل احد ولو دشمن خودش را احترام می کدند؟ قطعا اینطور نیست. این إذا بلغ الماء کرا لاینجسه شیء هم همین است. اگر آب کر باشد نجسی آن را متنجس نمی کند، مفهومش این است که اگر آب کر نباشد نجسی، نه نجس، بلکه باز در مفهوم هم نکرده است، معرفه اش نکنید، مفهوم را إذا لم یبلغ الماء کرا ینجّسه النجس نکنید. نخیر، بلکه مفهومش ینجسه نجسٌ است، باز نکره است. اگر آب کر نباشد نجسی آن را متنجس می کند. اینکه مطلق نخواهد بود، نجسی آب قلیل را نجس می کند. این فرق می کند با اینکه بگوید إذا لم یکن الماء کرا ینجسه النجس. شما در مفهوم الف ولام می آورید سر النجس، در حالی که نجس نکره است چه در مفهوم و چه در منطوق.

پس این فرمایش شما درست نیست. نکره در سیاق نهی ونفی مفید عموم است، به معنای حرفی هم مفید عموم است، ولی وقتی مفهوم گیری می کنید آن نکره را تبدیل به معرفه نکنید، بگذارید نکره بماند، منتهی فقط سلب وایجابش فرق می کند، لاینجسه شیء می شود ینجسه شیء.

و عجیب است مرحوم آقای صدر (ولعل اشکال در تقریر هست) آمده مطالب مرحوم نائینی را ناقص بیان کرده، بعد خودش به عنوان اشکال به مرحوم نائینی تفصیل داده بین جائی که مفاد ادات عموم معنای اسمی است و بین جائی که مفاد ادات عموم معنای حرفی است، ودر معنای حرفی پذیرفته است که مفهوم عموم السلب است. یعنی همان مطالب مرحوم نائینی را مطرح کرده است.

اقول: جناب آقای صدر! لاینجسه شیء معنای حرفی نیست؟! پس چرا خودتان إذا جدّ زید فی درسه فلا یفوقه احد را مثال زدید برای ردّ نظریه مرحوم نائینی؟ شما که در نکره در سیاق نفی و نهی به این عنوان می گوئید هر جا عموم به نحو معنای حرفی فهمیده شد به این عموم نظر استقلالی نمی شود. مفهوم اسمی نیست که به او نظر استقلالی بشود، کل عالم نیست که نظر استقلالی بشود به این مفهوم اسمی عموم. معنای حرفی عموم لحاظ استقلالی نمی شود وملحوظ ذات حکم عام است. آقای صدر این را فرموده، ولذا فرموده در جائی که معنای عموم حرفی است ما می پذیریم که مفهوم قضیه عموم السلب است یعنی اطلاق دارد. مثال می زند می گوید: إذا جاء ولدک من السفر فأکرم العلماء مفهومش این است که إذا لم یجئ فلایجب أن تکرم العلماء واین مفهوم اطلاق دارد، می شود عموم السلب. واجب نیست علماء را اکرام کنی یعنی مطلقا و هیچکدام را. خب جناب آقای صدر! نکره در سیاق نفی ونهی هم ادات عموم است به نحو معنای حرفی. خود شما در آنجا پذیرفتی که مفهومش فی الجمله است. مفهومش عموم السلب نیست.

ممکن است شما بفرمائید که به این الفاظ کار نداشته باشید، جمع محلی به لام به خصوص مورد سؤال است که آیا مفهومش سلب العموم است یا عموم السلب. إذا جاء ولدک من السفر فأکرم العلماء، مفهومش این است که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم العلماء. خب ادعای آقای صدر این است که انسان احساس می کند که این مفهوم مطلق است، کأنه مولا صریحا مفهوم را گفته است که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم العلماء. خب اگر این مفهوم را صریحا می گفت شما اطلاق گیری نمی کردید که فلایجب أن تکرم العلماء مطلقا؟. اطلاق گیری می کردید. پس مفهوم فأکرم العلماء اطلاق دارد می شود عموم السلب، فلایجب أن تکرم العلماء مطلقا إذا لم یجئ ولدک من السفر.

ما عرضمان این است که بله ما انصافا بین جمع محلی به لام با مفرد محلی به لام که آقایان می گویند مطلق است در این بحث فرقی نمی بینیم، این را ما اعتراف می کنیم که قبول داریم. اگر بنا باشد جزائی که مطلق است (اصلا عام است) مفهومش اطلاق داشته باشد، مثلا بجای فأکرم العلماء اگر می گفت فأکرم العالم، إذا جاء ولدک من السفر فأکرم العالم، اگر آنجا مفهوم مطلق داشت یعنی إن لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تکرم العالم، این اطلاق می گوید اکرام عالم عادل هم واجب نیست. اگر در جزائی که مطلق است و به مقدمات حکمت مطلق شمولی شده است، اگر در مفهوم او قبول کنیم کما اینکه آقای صدر قبول کرده است که مفهومش هم اطلاق دارد، می شود عموم السلب یا به تعبیر دقیقتر بگوئید اطلاق السلب، بله ما این را می پذیریم. جمع محلی به لام هم مثل همان است مثل مفرد محلی به لام. چه فرق می کند؟ و اینها به نظر ما قرینه است بر همان عرضی که ما در بحث عام وخاص داشتیم و انشاءالله در این دوره هم داریم که اصلا جمع محلی به لام از ادوات عموم نیست اطلاق است. ولذا اکرم العلماء به سکوت از بیان قید زائد ظهور پیدا می کند که اکرم العلماء سواء کانوا عدولا أم لا. مقدمات حکمت جاری می شود، سکوت از بیان قید زائد است که ظهور می دهد به خطاب. جمع محلی به لام از ادوات عموم نیست. پس فرقی بین اکرم العلماء با اکرم العالم نیست.

حالا آیا حرف آقای صدر در همان مفرد محلی به لام صحیح است که مفهومش هم اطلاق دارد؟. مثلا إذا بلغ الماء قدر کر بجای اینکه بگویند لاینجسه شیء بگویند لاینجسه النجس، می شود مطلق دیگر. نکره در سیاق نفی مفید عموم است، اما معرفه در سیاق نفی که مفید عموم نیست لاینجسه النجس. مفرد محلی به لام اطلاق دارد. سؤال: آیا مفهومش این است که إذا لم یبلغ الماء کرا ینجسه النجس مطلقا؟ اطلاق گیری کنیم که ینجسه النجس مطلقا سواء کان لنجس نجسا بالذات أو نجسا بلعرض یعنی متنجس، سواء کان النجس بولا أو دما؟ آیا اطلاق دارد؟ آیا جزائی که مفادش مطلق شمولی است نه عام شمولی، نه اکرم کل عالم، نه لاینجسه شیء، بلکه مطلق شمولی است، لاینجسه النجس، آیا مفهومش اطلاق پیدا می کند؟

ما در ذهنمان این است که مفهوم مفرد محلی به لام ولو این مفرد محلی به لام شمولی باشد، وهکذا جمع محلی به لام، مفهومش مطلق نیست فی الجمله است. إذا غضب الامیر فلایحترم من یخاطبه عام است یا مطلق است؟ إذا غضب الامیر فلایحترم مخاطبه، مطلق است دیگر، آیا معنایش این است که إذا لم یغضب الامیر فیحترم مخاطبه ولو کان من کان، ولو ناصبی باشد ولو عدو اسلام باشد، این است؟ نه. إذا جدّ زید فی درسه فلایفوقه من یدرس معه، مطلق است دیگر، یا فلایفوقه الدارس معه که مفرد محلی به لام است، آیا معنایش این است که إذا لم یجدّ زید فی درسه فیفوقه الدارس معه ولو آن کودنی باشد که هم کلاسش شده؟. یا نه، إذا جدّ زید فی درسه فلایفوقه الدارس معه مفهومش این است که إذا لم یجدّ زید فی درسه فیفوقه الدارس معه فی الجملة، نه اینکه همه آنهایی که با او درس می خوانند از او جلو می زنند. تتمه کلام انشاءالله فردا.